

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که امام (قدس سره) فرمودند بین خطابات عامه و بین خطابات شخصیه فرق وجود دارد در خطابات شخصیه باید مخاطب انبعاث در او به وجود بیاید و در موردی که آمر می داند که مخاطب انبعاث بالفعل پیدا نمی کند خطاب شخصی لغو است. آنجایی که می دانیم اگر به زید بگوییم این کار را انجام بده انجام نمی دهد خوب با چنین فرضی اگر به او خطاب بکنیم این خطاب لغو است.

و همچنین در خطاب شخصی باید آن عمل مورد ابتلای مکلف باشد، اگر يك عملي از دایره ابتلای مکلف خارج باشد، این جا هم تکلیف نسبت به آن عمل لغو است. يك عملي که مکلف تا آخر عمرش مورد ابتلای او نیست، اگر بخواهیم او را نهی بکنیم این نهی قبیح است. اما در خطابات عام آنجایی که در مقام قانونگذاری است در مقام تشریع و تقنین است مولا يك خطاب عمومی می خواهد بکند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ اینجا لازم نیست که تمام افراد و تمام اشخاص درشان انبعاث به وجود بیاید بلکه اگر همین مقدار که در میان این عموم مردم يك جمعي يك تعدادي انبعاث پیدا بکنند کافی است و همچنین نسبت به مساله ابتلا. و لذا آنچه که مرحوم شیخ انصاری در رسائل فرمود که فرمودند یکی از شرایط منجزیت علم اجمالی این است که اطراف علم اجمالی در دایره ابتلا باشد. این را مرحوم امام (قدس سره) منکر هستند و می فرمایند ابتلا قیدیت و شرطیت ندارد.

ادامه بیانات مرحوم امام

آن وقت می فرمایند در این که بین خطاب عام و خطاب شخصی فرق هست سرّ آن دو مطلب است. يك مطلب عدم انحلال است. ایشان بر خلاف آنچه که مشهور قایل هستند که مشهور می گویند این خطابات عامه به تعداد مکلفین انحلال پیدا می کنند لَهُ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا این به تعداد هر مکلف مستطیع يك وجوب مستقلي است و يك خطاب مستقلي می شود، یعنی گویا مثلاً اگر صد مستطیع داشته باشیم صد تکلیف را در ضمن يك عبارت مولا بیان کرده است. اگر ما قائل شدیم به این که این خطابات عام به تعدد المكلف انحلال پیدا می کند آن وقت لازمه اش این است که هر مکلفی مستقلاً انبعاث در او به وجود بیاید، اگر انبعاث به وجود نیاید باز نسبت به او می شود لغو. ایشان فرمودند ما منکر انحلال هستیم، انحلال را ما قبول نداریم چرا؟ می فرمایند اولاً انحلال معنایش این است که این خطاب که ظهور در يك تکلیف واحد دارد، بگوییم این تکالیف متعدده است.

اگر شما می گوئید به تعدد مکلف انحلال پیدا می کند معنایش این است که در ظاهر يك خطاب است اما واقعا خطابات متعدده و تکالیف متعدده است. این بر خلاف ظاهر است. وقتی مولا می گوید كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ از شما سؤال کنیم يك تکلیف صادر شد یا تکالیف متعدده؟ همه می گویند يك تکلیف. پس دلیل اول عدم انحلال ظهور خود همین خطابات عامه است.

دلیل دوم:

در اینجا برای اراده تشریعی، امام يك تعريف دیگری دارند، حالا در این که آیا ما دو جور اراده داریم يکي اراده تکوینی و يکي اراده تشریعی، خود همین محل بحث بود. حالا اراده تشریعی چیست؟ دیگران از جمله مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه اراده تشریعی را معنا کردند؛ یعنی «الارادة المتعلقة باتیان العبد»؛ اراده تشریعی یعنی اراده که تعلق دارد به این که عبد اتیان کند عمل را. شما يك وقت اراده می کنید آب بخورید. لیوان را بر می دارید و می خورید این می شود اراده تکوینی، يك وقت اراده می کنید که دیگری برای شما این کار را انجام بدهد می شود، اراده شما تعلق پیدا می کند به این که دیگری عمل را اتیان بکند. اسمش را می گذارند اراده تشریعی.

آن وقت اینجا اشکال در اینجا به وجود می آمد که چطور اراده انسان و اراده مولا به فعل دیگری تعلق پیدا می کند و از همین جا می گفتند اصلاً بی خود به این می گویند اراده تشریعی. اراده نیست. حالا آنهایی که می گفتند اراده تشریعی اینطور تفسیر می کردند، اراده متعلقه به «اتیان العبد العمل».

اما ایشان فرمودند نه مقصود از اراده تشریعی این نیست. اراده تشریعی یعنی آن اراده که متعلق به جعل قانون است. مولا در مقام جعل می خواهد يك قانونی را جعل بکند. يك قانونی را انشاء بکند به نحو عمومی می خواهد يك قانونی را اظهار بکند. این اراده ای که متعلق به جعل عمومی یعنی می خواهد يك قانون عمومی را بیاید بیان بکند این را برایش می گویند اراده تشریعی.

اگر ما اراده تشریعی را طبق تفسیر اول تفسیر کردیم و گفتیم اراده تشریعی یعنی اراده متعلقه به «اتیان العبد العمل» اینجا انحلال به وجود می آید. گفتیم «کتب علیکم الصیام» خداوند اراده کرده مومنین صیام را انجام بدهند اراده اش تعلق به فعل مومنین پیدا کرده است، انحلال پیدا می کند اما اگر گفتیم نه در اراده تشریعی اتیان عمل در خارج از ناحیه دیگران این مداخلتی ندارد اراده تشریعی یعنی اراده نسبت به جعل قانون شارع بما انه مقنن می خواهد قانونی جعل بکند، می گوید در شریعت من صیام واجب است. الان کاری ندارد به این که در خارج افراد انجام می دهند یا انجام نمی دهند. چند درصد انجام می دهند و چند در صد انجام نمی دهند فقط آنی که لازم است این است که يك تعدادی این را انجام بدهند اگر مولا بدانند يك قانونی را احادی تبعیت نمی کند این می شود لغو جعل این قانون می شود. لغو اما لازم نیست که نسبت به تك تك مکلفین توجه بکند.

بنابر این اراده تشریعی را وقتی اینطور معنا کردیم که اراده متعلقه به جعل قانون است اینجا دیگر انحلالی در کار نیست این دو دلیلی که برای عدم انحلال ذکر می کنند و می فرمایند سرّ فرق بین خطابات عامه و خطابات شخصی یکی از عللش همین مساله عدم انحلال است.

بعد می فرمایند ما معتقد هستیم که قدرت شرطیت در این خطابات عامه ندارد در خطابات شخصی عقل می گوید تکلیف و خطاب به عاجز قبیح است.

پس ایشان می فرمایند انحلال در کار نیست منتها فرمودند بین عموم و اطلاق فرق وجود دارد در عموم استغراقی چون حکایت از افراد وجود دارد ما آنجا می توانیم بگوییم انحلال هست اما در مطلقات که اکثر خطابات شرعی عنوان مطلقات را دارد در مطلقات دیگر انحلالی در کار نیست این را در مناهج ذکر کردند. مطلقات، مطلق مرات برای افراد نیست، حاکی از افراد نیست. لذا حالایی که حاکی نیست اینجا دیگر مساله انحلال در کار نیست.

مطلب دیگر این است که در خطابات شخصی تکلیف به عاجز قبیح است اما می فرمایند این قید یعنی قید قدرت در خطابات عامه وجود ندارد. همانطوری که در خطابات عامه فرقی بین علم و جهل در کار نیست در خطابات عامه بین علم و جهل بین عجز و قدرت فرقی وجود ندارد چرا؟ اولاً می فرمایند اگر در خطابات عامه قدرت دخالت داشت ما بالوجدان می بینیم تمام این خطباتی که در شریعت وجود دارد هیچکدام مقید به قدرت نشده است نمی فرماید که أَقِمْوا الصَّلَاةَ اگر قدرت دارید کُتِبَ عَلَيْکُمُ الصَّیَامُ اگر قدرت دارید یا احکام دیگری که وجود دارد.

پس اولاً ما وجدانا مي بينيم خطابات شرعيه ما به حسب ظاهر مقيد به قدرت نيست حالا اگر همان بحثي كه ديروز هم مطرح كرديم اگر كسي بيايد بگويد عقل كشف از اين مي كند كه شارع اينها را مقيد كرده است يا خود عقل بگويد من اين قيد را در خطابات شارع مي آورم اين را چطور جواب بدهيم؟ اگر عقل بگويد درست است اين خطابات شرعيه به حسب ظاهر مقيد به قدرت نيست اما من كشف از اين مي كنم كه در نظر شارع اينها مقيد است اين يك .

يا بگويد نه، و لو شارع هم مقيد نكرده من حكم مي كنم به اين تقيد من مي گويم بايد چنين قيدي در كلام شارع باشد اين دو مطلب را چطور ما جواب بدهيم فرمودند اما مطلب اول البته اين را به اين تنظيمي كه ما داريم عرض مي كنيم بياني است كه خودمان توضيح مي دهيم.

مطلب اول فرمودند كه اگر ما بخواهيم بگويم عقل كشف از اين مي كند كه اين خطابات در نظر شارع هم مقيد است اگر بخواهد مقيد به قدرت باشد اولاً بايد در شك در قدرت ما اصالة البرائة را جاري كنيم كه ديروز توضيحش را داديم در حالي كه گفتيم در شك در قدرت نسبت به يك تكليف مسلم الثبوت همه احتياط جاري مي كنند.

شما يك تكليفي داريد مي دانيد تكليف صادر شده است از مولا الان شك مي كنيد آيا قدرت داريد يا نداريد بر انجام او همه مي گويند بايد احتياط كنيد. عقل هم مي گويد بايد احتياط كنيد و اين تكليف را اتيان كنيد.

ثانياً فرمودند اگر قدرت شرطيت در تكليف داشته باشد لازمه اش اين است كه بشود جز موضوع تكليف اگر گفتيم نماز در صورتی كه انسان قدرت دارد، واجب است مثل ساير شرايط كه داخل در موضوع مي شود اين هم داخل در موضوع مي شود.

اگر داخل در موضوع شد لازمه اش اين است كه مكلف بتواند خودش را عاجز بكند يعني از اين موضوع قادر در بياورد داخل در تحت عنوان عاجز قرار بدهد. چرا؟ مي گوييم براي اين كه آنجايي كه مي گويد نماز تمام واجب است بر حاضر واجب است، نماز قصر بر مسافر.

شما مي گوييد حضر و سفر در اين دوتا خطاب جز موضوع قرار مي گيرند. مي گوييم «يجب عليك التمام اذا كنت في الحضر يجب عليك القصر اذا كنت في السفر». چطور شما آنجا اختيارش با خودتان است مي توانيد خودتان را از موضوع حضر در بياوريد و برويد سفر يا بالعكس يا مثال ديگر در باب استطاعت در حج است شما الان يك پولي پيدا كرديد مستطيع شديد مي توانيد اين استطاعت مالي خودتان را از بين ببريد ديگر مستطيع نشويد. حفظش و ابقايش البته طبق بعضي از انظار واجب نيست. اينجا هم همينطور است اگر ما قدرت را داخل در موضوع قرار داديم بايد بگويم مكلف مي تواند خودش را از عنوان قادر اخراج كند يك آمپول بي هوشي به خودش بزند بشود عاجز تمام وقت نماز را بيهوش باشد. بشود عاجز يا نسبت به ساير تكاليف در حالي كه فتواي فقها اين است كه لا يجوز كه مكلف به دست خودش خودش را عاجز بكند.

پس اين كه فقها مي گويند مكلف جايز نيست كه خودش را عاجز بكند اين كشف از اين مي كند قدرت دخالت در حكم ندارد و جز موضوع نيست اگر جز موضوع بود بايد مثل مساله حضر و سفر مي شد.

پس اين هم دوتا وجه براي اين كه با اين دوتا وجه مي گوييم اگر ما بخواهيم كشف از اين بكنيم كه شارع اين خطابات را مقيد به قدرت قرار داده اين باطل است. اما آن راه ديگر. راه ديگر اين است كه بگويم عقل مي گويد من خودم حكم مي كنم نه اين كه كشف از اين بكند. عقل مي گويد من حكم مي كنم به اين كه أَقِيمُوا الصَّلَاةَ مقيد به قدرت است. فرمودند كه عقل خودش يك حاكمي است. شرع يك حاكم است. عقل يك جاعلي است و شرع هم يك جاعلي است و معقول نيست كه عقل در اراده شارع بخواهد تصرف كند. اصلاً اينها دوتا محيط هستند. دوتا ظرف مستقل هستند. عقل قدرت ندارد و معقول نيست كه بتواند در اراده شارع تصرف بكند.

لذا عقل هم نمي تواند چنين حكمي را داشته باشد اين مطالب را كه فرمودند، فرمودند كه خوب حالا مي آييم سراغ ما نحن فيه

حالا بي که گفتيم تکليف دو مرحله ندارد بنام فعلي و انشائي فعلي و انشائي دو نوع هستند وقتي دو نوع شدند مي گوييم «ازل النجاسة و صل» که الان دو تا امر در مانحن فيه هستند هر کدام فعلي هستند يا انشائي؟ فعلي هستند چون گفتيم احکام انشائي يعني آن احکامي که هنوز مقتضي اجرايش محقق نشده. اما ازل النجاسة هزار سال است دارد به آن عمل مي شود. صل بيش از هزار سال است دارد به آن عمل مي شود. پس طبق آن مقدمه اول مي گوييم اين دوتا يعني امر به اهم و امر به مهم هردو فعلييت دارند و دو تکليف فعلي هستند. طبق مقدمه دوم ازل النجاسة يك خطاب عام است صل يك خطاب عام است. ما آمديم گفتيم در اين خطابات عام قدرت دخالتي ندارد در اين خطابات عامه اينطور نيست که بگوييم قدرت شرط در اين تکليف است به طوري که اگر قدرت نباشد اين تکليف از اول وجود ندارد حتي نسبت به عاجز هم اين تکليف ثابت است.

مقدمه سوم: يك مقدمه اي که باز دارند و آن را از مرحوم آقاي بروجردي گرفته اند که اين را ما عرض نکرديم و آن اين است که در اينجا بي که دوتا امر وجود دارد، اينجا مکلف قادر بر هر کدام به نفسه است. اينجا عجز وجود ندارد. ازل النجاسة نسبت به او قدرت دارد، صل هم نسبت به او هم قدرت دارد. اما چه عجز در کار است در اينجا؟ عجز از جمع بين اين دوتا تکليف است. مکلف قادر بر اين که اين دوتا را باهم امتثال بکند ندارد. جمع بين دوتا تکليف هم که متعلق تکليف در اينجا نيست.

پس در نتيجه اين دوتا تکليف آن مقداري که براي هر کدام قدرت لازم است وجود دارد درش پس دوتا تکليف فعلي است. عجز در اينجا وجود ندارد نسبت به هر تکليفي آنچه که وجود دارد عجز نسبت به جمع بين اين دوتا تکليف است. بعد مي فرمايند که اينجا اگر آمد اهم را انجام داد خوب بر انجام اهم ثواب دارد و چون با انجام اهم ديگر قدرت بر مهم نداشت نسبت به ترك مهم عقابي وجود ندارد اين يك فرض.

اگر آمد مهم را انجام داد نسبت به انجام مهم ثواب هست مي گوييم اين تکليف است مهم تکليف فعلي است انجام داده ثواب دارد اما نسبت به ترك اهم معذور نيست براي اين که عقل برايش مي گفت مهم را انجام نده برو اهم را انجام بده. نسبت به اهم هم في نفسه قدرت دارد. پس اگر مهم را انجام داد اهم را ترك کرد نظر شريف ايشان اين است که بر انجام مهم ثواب و بر ترك اهم عقاب.

حالا اگر هردو را ترك کرد. اگر نه اهم را انجام داد و نه مهم را، آخوند در كفايه فرمود چند عقاب دارد؟ فرمود يكي، مرحوم ناييني فرمود دوتا عقاب دارد. امام هم در اين قسمت با نظريه ناييني موافق هستند مي فرمايند اگر هم اهم را ترك کرد و هم مهم را دوتا عقاب دارد. بگويد خوب آقا اين قدرت بر اين که هردو را بياورد که نداشت مي فرمايند لازم نيست که قدرت بر اين که هردو را بياورد داشته باشد.

اگر يكي از اينها را انجام مي داد و آن هم اهم بود انجام اهم سبب مي شد که نسبت به ترك مهم معذور باشد اما حالي که هردو را ترك کرد مثل اينکه آنجا بي که حالا من تشبيه مي کنم آنجا بي که در واجب كفائي يك واجبي را ده نفر ترك مي کنند هيچ کدام انجام ندادند ده عقاب دارد. اينجا هم همينطور است مي فرمايند هر تکليفي را به نفسه قدرت بر او دارد، اگر سؤال کنيد اين شخص نسبت به ازل النجاسة عاجز يا قادر است؟ مي گوييم قادر نسبت به صلاه عاجز يا قادر است؟ مي گوييم قادر. پس عجز در کجاست؟ عجز در آنجا بي که اگر شما اشتغال به اهم پيدا کرديد نسبت به مهم مي شويد عاجز، اما حالي که به هيچ کدام اشتغال پيدا نکرديد اگر هردو را ترك کرديد دوتا عقاب دارد.

نتيجه فرمايش ايشان اين مي شود در اينجا يعني در اهم و مهم دوتا اگر هردو را ترك کنيم دوتا عقاب اگر اهم را انجام بدهيم و مهم را ترك کنيم بر انجام اهم ثواب و اما بر ترك مهم عقاب نيست؛ چون اينجا نسبت به ترك مهم عذر داريم اگر مهم را انجام بدهيم اهم را ترك کنيم انجام مهم که صلاه است صحيح و ثواب دارد اما در اين فرض بر ترك اهم ما عذري نداريم لذا بر ترك اهم عقاب است.

نتيجه گيري: اين خلاصه نظريه است که ايشان در اينجا عنوان فرمودند که خلاصه اش اين شد بالاخره اين فعل ضد عبادي يعني صلاه را تصحيح کردند و مي فرمايند اين صحيح است و لکن اين دوتا ديگر عنوان ترتب بينشان نيست. نظريه امام اين

است که اینجا ترتیبی در کار نیست بگوییم مهم مشروط به ترك اهم و به عصیان اهم است این ترتب و این حرفها در کار نیست.
این خلاصه فرمایش ایشان حالا در این فرمایش دقت کنید ببینید که آیا مناقشه ای وجود دارد ؟ فردا انشا الله عرض می کنیم.